

راز عبور از رنج‌های زندگی و رسیدن به لذت بندگی / دانشگاه امام صادق (ع) ج ۶

پناهیان: چرا دین باید دستوری باشد؛ نه یک برنامه پیشنهادی؟ چرا خدا باید دستور بدهد؛ مگر ما عقل و فطرت نداریم؟! / پاسخ چهارم: منیت انسان که سرچشمه رنج‌ها و مانع لذات برتر است، فقط با «دستور» از بین می‌رود / برخی آموزش‌های ما در مدارس مانند بنی‌امیه است؛ کفر را آموزش نمی‌دهد!

پناهیان: طبق روایات، فاحش‌ترین و زشت‌ترین ظلم، ظلم به یک جامعه است که این کار سیاست‌مداران است. چرا بعضاً کرور کرور آدم از سیاست‌مدارانی که فقر تولید می‌کنند طرفداری می‌کنند؟! ما اگر فطرتاً زشتی و زیبایی را می‌فهمیم، خوب است رشد پیدا کنیم تا همه زشتی‌ها و زیبایی‌ها را بفهمیم و الا کسی که رشد نکرده، فقط همین قدر می‌فهمد که «سیلی زدن به یک بچه، بد است!»

انگار خدا می‌فرماید: این کار قشنگ است؟ می‌گویی: بله! می‌گوید: انجامش می‌دهی؟ می‌گویی: بله، انجام می‌دهم! می‌گوید: می‌خواهی یک کاری کنم که وقتی این کار را انجام می‌دهی، انانیت تو هم از بین برود؟ می‌گویی: بله! می‌گوید: پس بگذار من به تو دستور بدهم و تو انجام بده! حالا می‌خواهی حسابی رویت اثر بگذارد؟ می‌گویی: بله. می‌گوید: «بگذار در کنار این دستور، یک فریاد هم بر سرت بزنم و یک جهنم هم بگذارم!» بله، جهنم خیلی هولناک است، اما در عوض باعث می‌شود که انانیت تو از بین برود. آن وقت اگر کار خوبی کردی، به خودت می‌گویی: «من غلط می‌کردم اگر این کار را نمی‌کردم!» آن وقت هم خوب می‌شوی و هم اینکه «من» نداری.

امسال نهمین سالی است که حجت‌الاسلام پناهیان در دهه اول محرم سخنران هیئت میثاق با شهدا است. چندین سال است که هیئت دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع) به بزرگترین مجلس عزاداری دانشگاهی در شهر تهران تبدیل شده است و هر شب پذیرای چندین هزار نفر از دانشگاهیان است به طوری که در سال گذشته در روزهای ششم و هفتم محرم، شاهد حضور حدود ۲۰ هزار عزادار بوده است. یکی از جذابیت‌های این مراسم، موضوعات جدید و به‌روز استاد پناهیان است. موضوع امسال مباحث استاد پناهیان در دهه اول محرم در دانشگاه امام صادق «راز عبور از رنج‌های زندگی و رسیدن به لذت بندگی» اعلام شده است. فرازهایی از ششمین شب این سخنرانی را در ادامه می‌خوانید:

اینکه مردم عالم را لذت‌پرست کرده‌اند، اتفاقاً زمینه خوبی برای بیان حقایق است! / کافی است بگوییم راه لذت بردن بیشتر همان است که دین نشان می‌دهد

- در دنیای امروز زمینه بسیار خوبی فراهم شده برای اینکه ما حقایق را درباره یک جامعه خوب و یک انسان متدین به مردم جهان بگوییم. آن زمینه‌ای که فراهم شده این است که مردم را لذت‌پرست کرده‌اند، و این «سه بر هیچ» بازی را به نفع ما تمام می‌کند! ما در این فضا می‌توانیم به مردم بگوییم که «واقعاً چه کسی بیشتر لذت می‌برد؟»
- اگر هنرمندان ما دسترسی به این حقیقت پیدا کنند که راه لذت بردن بیشتر به معنای واقعی کلمه؛ مادی و معنوی، روحی و روانی - همان راهی است که دین نشان می‌دهد، و بعد هم این حقیقت را به صورت شعاری مطرح نکنند، بلکه چشیده باشند و این را به مردم جهان هم بچشانند، کار تمام است! لازم هم نیست از جبهه‌های دفاع مقدس و از مسجد و محراب و مناره فیلم بسازند؛ بلکه مثلاً بروند این فیلم را در خود فرانسه بسازند و برای فرانسوی‌ها پخش کنند، با زندگی آنها هم تطبیقش بدهند. زندگی آنها را به خودشان از یک زاویه دیگری نشان بدهند. چون خیلی به آنها دروغ گفته می‌شود؛ آنها را از این دروغ و فریب، نجات دهند.
- همین مردمان جهان که لذت‌پرست شده‌اند، در هنگام ظهور با یک اشاره مهدی فاطمه، منقلب خواهند شد و این هم در اثر «نفس قدسی حضرت» نیست؛ بلکه این نتیجه طبیعی کمال بشریت است. یعنی این مردم خودشان می‌توانند بفهمند که در آن مسیر قبلی به

جایی نخواهند رسید، لذا از آن برمی‌گردند. بنده به برخی دانشجویان ایرانی در کانادا می‌گفتم: شما اینجا-در کانادا- به کلاس اخلاق نیازی ندارید! کافی است بروید دم دانسینگ‌ها وقتی اینها از آن رقص و پایکوبی برمی‌گردند، ببینید که چقدر افسرده هستند؛ این آخر لذت دنیاست! پس چشم ببوشید و بروید.

لذت برای انسان آفریده شده و انسان برای لذت / چرا بشر در غرب، سن لذت بردنش از زندگی در تمام ابعاد، کاهش پیدا کرده؟!

- لذت برای انسان آفریده شده و انسان برای لذت آفریده شده! باید به جوانی که غرق شهوت شده است بگوییم: «تو اگر این‌گونه عمل کنی اتفاقاً از لذت جنسی کمتر بهره خواهی برد» این نکاتی است که الان غربی‌ها خیلی بهتر می‌فهمند! غربی‌ها دچار بحران‌هایی هستند که بهتر است همانجا برای آنها گفته بشود. اینجا-در کشور خودمان- برخی فکر می‌کنند که مرغ همسایه غاز است! فکر می‌کنند ما داریم یک ادعاهای بی‌پایه‌ای علیه غربی‌ها مطرح می‌کنیم، درحالی‌که آمار و ارقام دارد این واقعیت‌ها را نشان می‌دهد.
- چرا بشر در غرب، سن لذت بردنش از زندگی در تمام ابعاد، کاهش پیدا کرده؟! چرا انسان نباید بتواند از زندگی خودش زیاد لذت ببرد؟! در اینجا منظورمان فقط لذات معنوی نیست؛ بلکه همه لذات، چه مادی و چه معنوی مد نظرمان است.

خدا نمی‌خواهد انسان را در این دنیا عقده‌ای کند و بعد آن دنیا او را به بهشت ببرد!

- حواس‌تان باشد که خدا نمی‌خواهد انسان را اذیت کند. خدا نمی‌خواهد انسان را در این دنیا عقده‌ای کند و بعد در آن دنیا او را به بهشت ببرد! اصل برای خدا این است که انسان را- از شدت محبت- شرمندۀ خودش بکند و او در اثر این شرمندگی به بندگی خدا بپردازد که البته همین هم باز برای انسان شرمندگی مضاعف به دنبال خواهد داشت، و بعد هم او را به بهشت ببرد.
- خدا مثل آن پدر بدعنتی نیست که تا می‌بیند بچه‌اش خوشحال است و شادی می‌کند به او می‌گوید: «بچه! تو مگر درس نداری که داری بازی می‌کنی؟!» خدا این جور نیست! موقعی که بنده‌هایش شاد هستند بعضاً دعای‌شان را بهتر مستجاب می‌کند؛ البته نه شادی‌ای که در اثر مسخره کردن دیگران، یا در اثر زمین خوردن دیگران یا در اثر دزدی و غارت اموال دیگران پدید آمده باشد! معلوم است که این شادی‌ها بد است و اساساً هم ته اینها شادی نیست.

راز عبور از رنج و رسیدن به لذت برتر، «اطاعت از دستور» است / چرا دین باید دستوری باشد؛ نه یک برنامه پیشنهادی؟

- جلسه قبل گفتیم که راز عبور از رنج و رسیدن به لذت برتر، «اطاعت از دستور» است. در این جلسه می‌خواهیم راجع به این سؤال صحبت کنیم که «اصلاً چرا دین باید دستوری باشد؟» چرا دین مثل یک برنامه «تغذیه سالم» که اطبا می‌دهند، یا مثل برنامه ورزشی صحیح که مربیان ورزشی می‌دهند، نیست که به صورت پیشنهادی باشد نه دستوری؟ در این مثال‌ها، کسی بر تو امری را واجب نمی‌کند، بلکه یک برنامه یا دستورالعملی را به تو پیشنهاد می‌دهند، و تو می‌روی اجرا می‌کنی.
- چرا در دین دستور می‌دهند؛ حتی روی این دستورها، جهنم و بهشت می‌گذارند؟ چرا بعضاً پیامبران الهی- که رؤسای جوامع بشری هستند- برخی از این دستورها را اجبار می‌کنند؟ البته این‌طور نیست که فقط پیامبران الهی برخی قوانین را اجبار کنند؛ همین الان هم در جوامع بشری خیلی از قوانین را اجبار می‌کنند، مثل برخی دستورهای پلیس که اجباری است و حالت پیشنهادی ندارد (مثل عدم عبور از چراغ قرمز) چرا دین دستور می‌دهد و اجرای آن دستور را هم اجباری می‌کند و برایش مجازات تعیین می‌کند؟

راز عبور از رنج این است که کارهای خوب را با «دستور» انجام دهی / خودم می‌فهمم که این کارهای خوب را باید انجام دهم؛ چرا دین به من دستور داده؟

• ما قبلاً برخی از راه‌های خوب بودن را معرفی کردیم، این راه‌ها می‌تواند انسان را تا حدی از رنج‌ها عبور بدهد و تا حدی به لذت‌ها برساند؛ اما فقط این خوب بودن‌ها نیست که می‌تواند انسان را به لذت برساند و از رنج عبور دهد! راز مهم این است که تو این خوب بودن‌ها را-که حتی به عقل و فطرت خودت می‌فهمی- با «دستور» اجرا کنی و جلو بروی! باید دید که این دستور در اینجا چه نقشی دارد؟ ما خودمان هم می‌فهمیم که این کارهای خوب را باید انجام دهیم، اما چرا دین، اینها را به ما دستور داده است؟

• **اگر من دستور گوش ندهم و همین‌جوری خوب باشم، آیا می‌توانم از همه این رنج‌ها عبور کنم و به همه لذت‌ها برسم؟ اصلاً و ابداً. این «اطاعت کردن از دستور است که انسان را از رنج‌ها عبور می‌دهد و به لذت‌ها می‌رساند؛ نه صرفاً خوب بودن! همین‌طوری خوب بودن کافی نیست؛ باید به دستور باشد.**

سؤال اول) چرا «خدا» باید برنامه بدهد؟ مگر عقل و فطرت نداریم؟! (پاسخ اول) عقل و فطرت بشر، می‌تواند فریب بخورد

• باید دید که در این دستوری بودن، چه رازی نهفته است؟ در مورد دستوری بودن دین دوتا سؤال مطرح می‌کنیم؛ اولاً چرا باید «خدا» دستور بدهد؟ ثانیاً اینکه اساساً چرا باید دستور بدهد؟

• خُب سؤال اول این است که چرا خدا باید برنامه بدهد؟ مگر ما خودمان عقل و فطرت نداریم؟ چندتا دلیل وجود برای این امر وجود دارد؛ یکی اینکه عقل و فطرت بشر، خیلی کارها می‌تواند بکند، ولی می‌تواند فریب هم بخورد. یعنی بعضی‌ها می‌توانند عقل و فطرت بشر را فریب بدهند!

قدرت‌های فاسد، عقل و فطرت انسان‌ها را فریب می‌دهند تا بر آنها سلطه پیدا کنند

• چه کسانی عقل و فطرت انسان‌ها را فریب می‌دهند؟ قدرت‌های فاسد. در اینجا همه بحث، سیاسی است. مثلاً خیلی‌ها فکر می‌کنند که علیه فمینیست‌ها باید کلاس و مباحثه برگزار شود! در حالی که فمینیسم اصلاً یک مکتب فکری جدی نیست، صهیونیست‌ها این قبیل نظریات سخیف را با «تئوری‌بازی»- نه با تئوری‌سازی- برپا کرده‌اند. چرا؟ برای اینکه انسان‌ها را تحت سلطه در بیاورند و این یک مسئله امنیتی است! شما فکر می‌کنید اینها همه نظریات علوم انسانی است که اندیشمندان رویش کار کرده‌اند؟ نه؛ سلطه‌گران بعضی از نظریات سخیف را بی‌خودی پرورش می‌دهند تا با این مزخرفات، مردم را به بردگی بکشاند؛ لذا برخی از اینها را تبدیل به سرفصل درسی هم می‌کنند، در حالی که خیلی از این حرف‌ها در میان اندیشمندان غربی هم خریدار ندارد.

• پس عقل ممکن است فریب بخورد و طول بکشد از فریب دریابید، فطرت هم ممکن است فریب بخورد. مثلاً با تبلیغات، فطرت انسان را فریب می‌دهند! تکنیک‌هایی برای فریب‌دادن فطرت وجود دارد که می‌گوید: یک چیز ضد فطری را-که اصلاً عقل انسان نمی‌تواند قبولش بکند- چگونه می‌توانید برای یک انسان یا یک جامعه به مرور زمان جا بیندازید که آنها تصور کنند این یک چیز فطری است! مثلاً این مطابق فطرت نیست که خواهر و برادر، با هم ارتباط جنسی داشته باشند ولی در غرب، با تبلیغات و اغواگری، این‌را امری مطابق فطرت وانمود می‌کنند. به وسیله فیلم‌ها و سایر شیوه‌های تبلیغی- این کارها را عادی جلوه می‌دهند و آدم‌ها را از فطرت خودشان دور می‌کنند.

- یکی از راه‌های اینکه مردم یک حرف غیرعقلانی را عقلانی بدانند و یک حرف ضدفطری را فطری تلقی کنند، این است که به مردم القاء کنید «اکثریت این‌را پذیرفته‌اند!» یک راه دیگرش هم، همین روش شیطان است که در قرآن کریم آمده است: «ابلیس گفت: من برای انسان‌ها، زیبا جلوه می‌دهم؛ لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (حجر/۳۹) ملائکه به‌خاطر عقل آدم به او سجده کردند، و خدا به‌خاطر عقل ما، ما را آفرید، ولی عقل می‌تواند فریب بخورد! این پاسخ اول بود.

پاسخ دوم) دین فرایند رشد عقل و فطرت انسان را تسریع می‌کند

- پاسخ دوم این است که عقل و فطرت یک فرایندی را باید طی کنند تا رشد پیدا کنند، دین می‌آید این فرایند رشد را تسریع می‌کند! دین هم می‌خواهد همان عقل ما را راه بیندازد، اما بعضی افراد نادان می‌گویند: «نه! من می‌خواهم با عقل خودم جلو بروم!» چقدر بعضی‌ها روشن فکر هستند! به اینها باید گفت: اصلاً شما چرا فرزندت را به مدرسه می‌فرستی؟ خُب بگذار به عقل خودش رشد کند! چرا آخرین یافته‌های علمی را به بچه‌ها یاد می‌دهی؟ بگذار خودش به مرور اینها را کشف کند! پاسخ می‌دهد: «برای اینکه جلو بیفتد» خُب دین هم همین را می‌گوید! می‌گوید: بگذار من عقل و فطرت را جلو بیندازم.

- امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: پیامبران می‌آیند و دفینه‌های گران‌بهای عقل انسان‌ها را بیرون بیاورند «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج‌البلاغه/خطبه ۱)

- ما خیلی از کارهای زشت را خودمان می‌فهمیم که زشت است مثلاً آدم می‌فهمد که اگر کسی به یک دختر بچه کوچک از سر ظلم، سیلی بزند، خیلی نامردی است. آدم با فطرت خودش این چیزها را می‌فهمد. اما دین می‌آید که تو را رشد بدهد تا خیلی چیزهای دیگر را بفهمی! مثلاً یکی از چیزهایی که ما به سادگی نمی‌فهمیم - مگر اینکه خیلی آدم‌های درستی باشیم - این است که یک سیاست‌مدار ممکن است طوری عمل کند که هزاران بچه در خانه‌ها از شدت گرسنگی گریه کنند. اما معمولاً همان برخورد تندی که با آن فرد (که بچه‌ای را به ظلم، سیلی زده) داریم، با برخی از سیاست‌مداران پست فطری که فقر تولید می‌کنند نداریم.

چرا خیلی‌ها از سیاست‌مدارانی که فقر تولید می‌کنند، طرفداری می‌کنند؟

- در روایت می‌فرماید: فاحش‌ترین و زشت‌ترین ظلم، ظلم به یک جامعه است که این کار سیاست‌مداران است (إِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ؛ نهج‌البلاغه/نامه ۲۶) چرا بعضاً کرور کرور آدم از سیاست‌مدارانی که فقر تولید می‌کنند طرفداری می‌کنند و بعد هم دو قورت و نیم‌شان است؟! ما اگر فطرتاً زشتی و زیبایی را می‌فهمیم، خوب است رشد پیدا کنیم و همه زشتی‌ها و زیبایی‌ها را بفهمیم، رشد لازم است که آدم به اینجا برسد و این قدر سیاسی باشد! و الا کسی که رشد نکند، نادان باقی می‌ماند و فقط همین قدر می‌فهمد که «سیلی زدن به یک بچه، بد است!» عقل و فطرت باید این چیزها را هم بفهمد!

- ریشه فقر در جهان، چیست؟ شما چه احساس نفرتی نسبت به سردمداران استکبار جهانی دارید؟ شرف و انسانیت حکم می‌کند که شما هزار برابر کسانی که به یک کودکی سیلی می‌زنند از رئیس جمهور آمریکا و فرانسه و انگلیس خبیث متنفر باشید؛ آنها با هزاران کودک، این کار را می‌کنند! این خبائث فقط به سیاست‌مداران غرب محدود نمی‌شود، بلکه به نخبگان و خواص جوامع اروپایی و غربی هم سرایت می‌کند، چرا آنان قیام نمی‌کنند و جلوی خیانت‌های مسئولان سیاسی کشورهایشان را نمی‌گیرند؟ نخبگان جوامع غربی چقدر رذالت دارند! چقدر پست فطرت هستند! چرا جلوی کشتار مردم سوریه و یمن را نمی‌گیرند؟

کسی که از تولیدکنندگان جنگ در عالم تنفر نداشته باشد، شرافت ندارد/ دین فطرت انسان را رشد می‌دهد تا از همه زشتی‌ها متنفر باشد

• فطرت انسان‌ها ضد ظلم است و هر چه فطرت انسان بیدارتر باشد، بیشتر از ظالمان بزرگ متنفر خواهد شد. کسی که از تولیدکنندگان جنگ در عالم تنفر نداشته باشد، از شرافت و انسانیت برخوردار نیست؛ هر چه قدر هم به ظاهر احساسات و عواطف خوب انسانی داشته باشد، به درد نمی‌خورد. کسی که یک مؤسسه خیریه درست کند تا دست چهارتا فقیر را بگیرد، اما با ریشه فقر کاری ندارد و از فقیرسازان جهان نفرت ندارد و «مرگ بر آمریکا» نمی‌گوید و از هر کسی که در عالم تولید فقر و جنگ می‌کند، نفرت نداشته باشد، نادان است. چون عقل و فطرت انسان باید این چیزها را بفهمد. و دین می‌خواهد عقل و فطرت تو را رشد دهد! دین می‌گوید: در همین حد باقی نمان!

• حضرت امام(ره) می‌فرمود: «بهترین دعا از برای امثال رئیس جمهوری امریکا و نوکرهای او مثل صدام، بهترین دعاها این است که خدا مرگشان بدهد، این دعا برای آنهاست. اگر می‌خواهید نفرین کنید بگویید خدا حفظشان کند! برای اینکه هر روزی که بر امثال اینها می‌گذرد، جهنمشان بدتر می‌شود» (صحیفه امام/ ۴۷/۲۱) امام(ره) یک عارف بی‌نظیر و یک انسان بسیار مؤدب بود، ولی ایشان درباره آدم‌های-به‌ظاهر- خوبی که با سران استکبار مماشات می‌کنند، از کلماتی مثل عقرب و مار و افعی استفاده می‌کرد!

• دین می‌آید فطرت انسان را رشد می‌دهد؛ تا انسان از همه زشتی‌ها متنفر باشد؛ نه فقط زشتی‌های ظاهری و ملموس. دین می‌آید عقل انسان را رشد می‌دهد و می‌گوید برای اینکه فقرا در عالم توسعه پیدا نکنند، ریشه فقر را بکنید! دین فوق‌العاده عقلانی است!

به بچه‌ها بگویید: همان‌هایی که در جهان جنایت می‌کنند، برای جوانان تولید سبک زندگی می‌کنند

• چرا آموزش و پرورش در دوران مدرسه به بچه‌های ما یاد نمی‌دهد که «اگر کسی در مقابل ظالم سکوت کند با ظالم محسوس خواهد شد»؟! چرا ظالم‌های بین‌المللی را معرفی نمی‌کند؟ چرا بچه‌های ما را انقلابی بار نمی‌آورد؟ خنثی بودن (بی تفاوت بودن) به معنای عقلانی بودن یا فطری بودن نیست، بلکه شبیه حیوان بودن است.

• می‌گویند: «شما بیا بید برای جوان‌ها- در عرصه فرهنگ- یک کاری کنید که جوان‌ها غرب‌گرا نشوند!» در حالی که این‌را باید در مدرسه برای بچه‌ها جا می‌انداختید که چه کسانی دارند جهان را اداره می‌کنند؟ چه کسانی دارند جنایت می‌کنند؟ باید می‌گفتید: «همان کسانی که دارند در جهان جنایت می‌کنند، همان‌ها برای جوانان تولید سبک زندگی هم می‌کنند»

متأسفانه کارگزاران فرهنگی از نشان دادن خبائث دشمنان، غفلت کرده‌اند / بعضی از آموزش‌های ما در مدارس مانند بنی‌امیه است، کفر را آموزش نمی‌دهد!

• شما باید به عنوان مسئول مدرسه، جنایت‌هایی که دارد در سوریه و یمن می‌شود را برای بچه‌ها توضیح می‌دادید. و بعد هم مسیبان اصلی این جنایات را که غربی‌ها هستند، به بچه‌ها معرفی می‌کردید. باید می‌گفتید که رؤسای جمهور آمریکا، نخست‌وزیر انگلیس، این تصمیم‌ها را گرفته‌اند.

• چرا ما نباید خبائث دشمنان‌مان را به بچه‌ها بگوییم؟! متأسفانه کارگزاران فرهنگی از نشان دادن خبائث دشمنان، غفلت کرده‌اند. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: تا دشمنان بشریت و دین و ایمان را نشناسید قرآن را نمی‌شناسید (وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا

الَّذِي تَرَكَهُ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا أَلَّذِي نَقَضَهُ...؛ کافی/۸/۳۹۰) امام باقر(ع) می فرماید: بنی امیه اجازه دادند که مردم ایمان را یاد بگیرند و بفهمند ایمان چیست؛ اما اجازه ندادند که مردم بفهمند کفر و شرک چیست (إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطَلِّقُوا تَعْلِيمَ الشَّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ؛ کافی/۲/۴۱۵)

- بعضی از آموزش های ما در مدارس مانند بنی امیه است، کفر را آموزش نمی دهد! به ما قدیمی های ما یاد دادند گفتند تو کز محنت دیگران بی غمی، نشاید که نامت نهند آدمی!

پاسخ سوم) چون خدا انسان را آفریده / اجازه بدهید خدا هم در مورد این انسانی که آفریده، نظر بدهد!

- چرا باید خدا دستور بدهد؟ چون خدا انسان را می شناسد و می داند که انسان می تواند به کجا برسد! اجازه بدهید خدا هم در مورد این انسانی که آفریده، نظر بدهد! چرا باید خدا نظر بدهد؟ یک دلیلش این بود که عقل و فطرت ما را می توانند فریب می دهد، یعنی قدرت ها و زورگوها، می توانند فطرت ما را فریب بدهند! دلیل بعدی برای اینکه خدا باید نظر بدهد، این است که چون او انسان را آفریده است و قطعاً به ابعاد و زوایای وجود انسان از همه آگاه تر است.
- خُب، از سؤال اول عبور می کنیم و به سؤال دوم می پردازیم.

سؤال دوم)) چرا خدا به جای دستور، برنامه «پیشنهادی» نمی دهد؟/ پاسخ اول) چون خدا دوستان دارد/ خدا هرکسی را بیشتر دوست داشته باشد بیشتر به او دستور می دهد

- اساساً چرا دین باید به صورت دستوری باشد؟ چرا به جای دستور، برنامه پیشنهادی به ما نمی دهد؟ چرا خدا همه چیز را دستوری می کند؟ چندتا دلیل دارد. اولین دلیلش است که خدا ما را دوست دارد، لذا می گوید: «مبادا این کار را انجام ندهی؟» حتی جهنم را هم عَلم می کند، مثل جیغ بنفشی که مادر می کشد وقتی می بیند که بچه اش دارد به سمت آب جوش می رود. چون خدا دوستان دارد، خدا هرکسی را بیشتر دوست داشته باشد بیشتر به او دستور می دهد!
- چرا یک کاری را واجب می کند؟ چون دوستان دارد. البته بعضی از دستورات خدا سیال است؛ مثلاً مادرت مریض می شود، یک دفعه ای واجب می شود به مادرت رسیدگی کنی. یا از آن طرف پدرت هم مریض می شود واجب می شود به این دوتا برسی! یا از آن طرف خانم هم مریض است باید به او رسیدگی کنی! یا بچه ات یک گرفتاری ای پیدا می کند که باید به او هم برسی! یعنی مدام واجبات تو دارد با مشکلات مختلف، زیادتر می شود. خدا هرکسی را بیشتر دوست داشته باشد بیشتر مسائل را به او واجب می کند، چرا؟ چون نمی خواهد خطا بکند!

محبت خدا را پشت دستوراتش ببین!

- خدا چرا به ما دستور داده است؟ چون دوستان دارد! می توانی محبت خدا را پشت دستوراتش ببینی؟ فطرت شکوفا شده است که بتوانی این محبت را درک کنی؟ می توانی وقتی که اذان می گویند، محبت خدا را به خودت ببینی؟ می توانی ببینی که خدا دارد می گوید «دوستت دارم»؟

پاسخ دوم) منیت انسان فقط با دستور از بین می رود

- دلیل دوم برای لزوم دستوری بودن چیست؟ شما می توانید خودتان انتخاب کنید و یک کار خوب را انجام بدهید؛ یعنی فقط به شما پیشنهاد بدهند و بعد خودتان آن را انجام دهید. بله، در این صورت به اندازه آن کارهای خوبی که داری انجام می دهی، از بدی های

پیدا می‌کنی، اما یک بدی بزرگ باقی می‌ماند، یک خباثت بسیار بزرگ پشت سر همه خوبی‌های انسان باقی می‌ماند، آن خباثت چیست؟ «انانیت» یا منیت یا منم زدن! این بدی را در وجودت چه کار می‌کنی؟

• انگار خدا می‌گوید: «بگذار این غده سرطانی، و این امّ الفتنه را در وجودت بزخم و از بین ببرم، نمی‌خواهم خوبی‌هایت موجب غرورت بشود، نمی‌خواهم هرچه خوب شدی، مغرورتر و پلیدتر بشوی! نمی‌خواهم منم بزنی!»

خدا با دستور دادن، تو را از یک عیب بزرگ به نام «انانیت» نجات می‌دهد/ چقدر زشتند آنهایی که خوب شده‌اند اما «من» دارند!

• چرا خدا دستور می‌دهد؟ برای اینکه می‌خواهد تو را از یک عیب بزرگ نجات بدهد که آن عیب فقط با دستور از بین می‌رود، آن چیست؟ آن «منم» انسان است! یک خباثتی در وجود انسان هست به نام «انانیت» که اگر امر خدا بیاید، انسان برای انجام آن امر، بی‌اختیارتر می‌شود، مخصوصاً اگر یک جهنم سنگین پشت آن دستور باشد، در این صورت این انانیت را از انسان می‌گیرد.

• **انگار خدا می‌فرماید: این کار قشنگ است؟ می‌گویی: بله! می‌گوید: انجامش می‌دهی؟ می‌گویی: بله، انجام می‌دهم! می‌گوید: می‌خواهی یک کاری کنم که وقتی این کار را انجام می‌دهی، انانیت تو هم از بین برود؟ می‌گویی: بله! می‌گوید: پس بگذار من به تو دستور بدهم و تو انجام بده! حالا می‌خواهی حسابی رویت اثر بگذارد؟ می‌گویی: بله. می‌گوید: «بگذار در کنار این دستور، یک فریاد هم بر سرت بزخم و یک جهنم هم بگذارم!» بله، جهنم خیلی هولناک است، اما در عوض باعث می‌شود که انانیت تو از بین برود. آن وقت اگر کار خوبی کردی، به خودت می‌گویی: «من غلط می‌کردم اگر این کار را نمی‌کردم!» آن وقت هم خوب می‌شوی و هم اینکه «من» نداری.**

• چقدر زشت هستند آنهایی که خوب شده‌اند اما «من» دارند! در روایت هست که اگر گناه‌ها و جنایت‌ها را ترک بکنی اما مغرور بشوی به اینکه آدم خوبی هستی، بهتر بود که این جنایت‌ها را می‌کردی (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ بِذَنْبٍ أَبَدًا؛ کافی/۳۱۳/۲) و (إِنَّ الرَّجُلَ لَيَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَنْدَمُ عَلَيْهِ وَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ فَيَسْرُهُ ذَلِكَ فَيَتَرَاخَى عَنْ حَالِهِ تِلْكَ فَلَأَنْ يَكُونَ عَلَى حَالِهِ تِلْكَ خَيْرٌ لَهُ مِمَّا دَخَلَ فِيهِ؛ کافی/۳۱۳/۲)

پاسخ سوم) ما یک گرایش فطری داریم به نام «میل به عبد بودن و مطیع امر مولا بودن»

• **دلیل سوم برای دستوری بودن دین چیست؟ چرا خدا دستور می‌دهد؟ ما یک گرایش فطری داریم، یک عشق پنهان داریم به نام عبد بودن، به نام مولا داشتن، به نام وابسته بودن، به نام مطیع بودن، به نام امر دریافت کردن! این خواسته فطرتی را چگونه پاسخ بدهم؟ باید برگردی به خدا بگویی: «خدایا! من عشقی در وجودم هست که دوست دارم مال تو باشم. دوست دارم برده تو باشم، عبد تو باشم، می‌شود به من امر و نهی کنی؟»**

• انگار خدا می‌فرماید: «من به تو دستور می‌دهم، برای اینکه تو عاشق این هستی که من به تو دستور بدهم!» این کشش، یک کشش فطری است، این کشش فطری پنهان است، این جزء همان دفتنه‌های عقول انسان‌هاست! هرکسی که این کشش در او بیدار شد، جشن تکلیف بگیرد! چون می‌گوید: «مولای من به من لطف کرد، به من دستور داد، رابطه عاشقانه آغاز شده، کار از نظربازی گذشته و به پیغام و پیغام کشیده!»

احساس استقلال را خدا در تو قرار داده تا عبد کسی غیر از خدا نشوی

- چرا خدا دستور می‌دهد؟ این کشش روحی ما به «عبد بودن» است. سؤال: «پس من چرا احساس می‌کنم که دوست دارم مستقل بشوم؟» این هم حالت فطری تو است، برای اینکه باید از غیر خدا مستقل بشوی. این حالت احساس استقلال را خدا در تو قرار داده است که عبد کسی غیر از خدا- نشوی، و این حالت نیاز به عبد بودن را در تو قرار داده که به او پیوندی! این هم یک کشش فطری است.

- عبد به جایی می‌رسد که می‌گوید: «می‌شود من فقط مال فرمان تو باشم به اشاره‌های تو به رقص بیایم...» زبان حال این عبد، این است: «به تیغم گر زند دستش بگیرم، و گر تیرم زند منت پذیرم!» از او می‌پرسند: چرا می‌گذاری مولایت تو را بزند؟ می‌گوید: «تو نمی‌فهمی که مولا داشتن چقدر خوب است!»

خدا در قبال سخت‌ترین اوامرش چه پاداشی می‌دهد؟

- خدا در قرآن وقتی سخت‌ترین اوامرش را اعلام می‌کند، در جزایش بهشت نمی‌دهد، بالاتر از بهشت می‌دهد! سخت‌ترین اوامر خدا در قرآن چیست؟ شاید سخت‌ترین امر خدا در قرآن این باشد که می‌فرماید: «وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» (حج/۷۸) یعنی خدا چقدر شایسته است؟ آن‌چنان در راه خدا جهاد کن! جهاد در راه خدا به اندازه‌ی توان، ساده است؛ اما به اندازه‌ی شایستگی خدا فوق‌العاده سخت است. این حق جهاد را چه کسی می‌تواند به‌جا بیاورد؟ اولیاء خدا هم می‌گویند: خدایا ما آن‌چنان که تو شایسته‌ای نتوانسته‌ایم در راه تو جهاد کنیم.

- خُب حالا خداوند به کسانی که این‌گونه جهاد کنند، چه می‌دهد؟ دیگر بهشت نمی‌دهد بلکه چیزی بالاتر می‌دهد. آخر همین آیه می‌فرماید: «هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» (همان) یعنی خدا چه خوب مولایی است! مگر تو نمی‌خواستی عبد باشی و مولا داشته باشی؟! برو حالش را ببر! دیگر از این بالاتر چه می‌خواهی؟!

از حسین(ع) بخواه: حساس نیاز به عبد بودن و مولا داشتن در وجودم بیدار شود/ یک‌دفعه‌ای قلب بُشر از جایش کنده شد! دلش تنگ شد برای آزاد نبودن و عبد شدن!

- ائمه هدی(ع) یک قدرت‌هایی دارند، یک کارهایی می‌توانند بکنند، این را از ایشان بخواهید. از امام حسین(ع) چه بخواهیم؟ بگوییم: آقا جان! می‌شود کاری کنی این احساس عطش و نیازم به مولا داشتن یک‌دفعه‌ای در وجودم بیدار بشود، احساس عطش و احتیاجم به عبد بودن یک دفعه‌ای بیدار بشود؟ من خیلی از نیازهایم را حس می‌کنم، ولی این نیاز هنوز در من بیدار نشده است.
- امام کاظم(ع) داشت از در خانه کسی به نام «بُشر» عبور می‌کرد؛ دید در خانه بساط ساز و آواز و بی‌بند و باری برقرار است. کنیز بُشر برای کاری از منزل خارج شد. حضرت از او پرسید: «صاحب این خانه، عبد است؟ برده است یا آزاد است؟» خب این سؤال ظاهراً سؤال بی‌ربطی بود، چون طبیعتاً صاحب چنان خانه‌ای، نمی‌توانست برده باشد. کنیز گفت: خب معلوم است که حرّ است، آزاد است، برده نیست! آقا فرمودند: «همان آزاد است که هرچه می‌خواهد می‌کند.» حضرت رفت و کنیز وارد خانه شد. بشر از او پرسید: دم در با کسی صحبت می‌کردی؟ گفت: بله، یک آقای عجیبی کرد، پرسید که «صاحب این خانه برده است یا آزاد؟!» و من گفتم: خب معلوم است که آزاد است. و او گفت: «همان آزاد است که هرکاری دلش می‌خواهد می‌کند!» یک‌دفعه‌ای قلب بُشر از جایش کنده شد! دلش

تنگ شد برای آزاد نبودن و عبد شدن! پا پرهنه دنبال آقا دوید؛ آمد سر کوچه، و امام موسی بن جعفر(ع) را پیدا کرد. خودش را انداخت روی پاهای امام موسی بن جعفر(ع) گفت: من غلط کردم، دیگر عبد هستم...

